

احمد نیکوهمت

مجدالدین ابوالفضل ساوجی (۱)



از میان خطاطان و خوشنویسان نام آورو هنرمند قرن اخیر که بانواع فضائل ممتاز بود میتوان حاج میرزا ابوالفضل طبیب ساوجی را نام برد که خوشنویسی چیره دست و شاعری متبحر و طبیبی گرانمایه بود .
وی با معاضدت شیخ مهدی شمس العلماء عبدالرب آبادی و میرزا حسن طالقانی و ملا عبدالوهاب قزوینی که از فضلی نامی دوره ناصری می باشند نامه دانشوران را که یکی از کتب ارزنده آن زمانست تألیف کرده ، این کتاب مهم ترجمه مشروحی در باره رجال و سخنوران و ادباست .
مجدالدین ابوالفضل بساز ۱۲۴۸ هجری قمری در ساوه قدم بعرصه وجود نهاد .

پدرش حاج میرزا فضل الله ساوجی یکی از مفاخر دوره فتحعلیشاه قاجارست که معلم مسعود میرزا ظل السلطان (۱۲۶۶ - ۱۳۳۶ ق) پسر ناصرالدین شاه بود .

حاج فضل الله ساوجی خوشنویسی بنام و سخنوری خوش قریحه بود و گاهی نیز شعر میسروده است .

۱- مجدالدین ابوالفضل ساوجی ثمر شادروان ذبیح بهروز نویسنده و

محقق معاصر است که اخیراً روی در نقاب خاک کشید .

سید محمد علی شباهنک رازی که یکی از شعرای باذوق دوره قاجاریه است او را در اشعار خویش ستوده چنانکه در قصیده ای چنین گوید :

رویت همه چون رای حکیمی که زدانش
تشویر ارسطو بود و رشک فلاطون

فخر الفضلا حاجی فضل الله کآمد

فالش همه فرخنده و بختش همه میمون

دست و قلمش آمده چون یونس و ماهی

جان و خردش آمده چون موسی وهارون

و همچنین در چکمه دیگری بمطلع :

کبک نکو خیرام من آن سرو راستین

دارد نهفته آیت موسی در آستین

او را میستاید تا آنجا که گوید :

قدش بسان همت دارای ملک جود

زویش بسان رای خداوند ملک دین

دارای فضل حضرت فضل الله آنکه هست

در ملک جود ابر کفش آیت مبین

حاج میرزا فضل الله در عاشورای سال ۱۲۷۵ قمری در گذشت و در نجف

اشرف بخاک سپرده شد.

شادروان مجدالدین ابوالفضل ساوجی فرزند حاج میرزا فضل الله

در تهران بکسب دانش و علوم معمول زمان خویش اشتغال داشت و در طب و ادبیات و طبیعیات شهرتی بسزا یافت .

وی همچنین در نوشتن انواع خطوط خاصه نستعلیق استعدادی فراوان

داشته چنانکه پاره‌ای از کتیبه‌های عمارات سلطنتی قاجاریه مانند کتیبه‌های

سر در الماسیه تهران و حضرت عبد العظیم ع از آثار اوست .

نمونه‌هایی از خطوط مختلف نستعلیق ، تعلیق و شکسته نستعلیق که از

جمله نفیس ترین آثار خطوط خوشنویسان قرون اخیر بشمار می‌رود از وی

بجای مانده که نمایشگر ذوق سلیم و قریحه تابناک این خطاط هنرمند و هنرآفرین است .

حاج میرزا ابوالفضل بسال ۱۳۱۲ هجری قمری جهان فانی را وداع گفت و روح پرفتوحش بروضه رضوان خرامید .

وی مانند بسیاری از رجال و معارف زمان خود گاهی نیز بر سبیل تفنن شعر میسروده چنانکه در اقتضای قصیده معروف فرخی سیستانی بمطلع :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رای عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا

چکامه ای شیوا سروده که قسمتی از آن چنین است :

بگردون ابر آزادی برآمد خوش خوش اذر دریا

ز دریا سوی صحرا کسرد ریزان لؤلؤ لالا

بپوشیدند بر گلبن مگر از پر نیان جامه

بگسترده در بستان مگر از ششتری دیا

بیوئی هر چه اندر باغ جوئی تبتی نافه

بیوئی هر چه اندر باغ بوئی خیری و مینا

دمن تا بسپری بیئی سراپا سوری احمر

چمن تا بگذری چینی سراسر لاله حمرا

تو گوئی بوستان تاتار شد از بسکه مشک آگین

تو گوئی گلستان فردوس شد از بسکه روح افزا

این قصیده را بعضی از سخنوران دیگر دوره قاجاریه همچون صباحی

بیدگلی ، صبای کاشانی ، شبانی ، عندلیب کاشانی و قآنی شیرازی نیز پیروی کرده اند :

مطلع قصیده قآنی شیرازی چنین است :

بگردون تیره ابری بامدادان بر شد از دریا

جواهر خیز و گوهر ریز و لؤلؤ بیزو گوهرزا

مجدالدین ابوالفضل ساوجی از همان عتفوان جوانی بعلمت اطلاعات

وسیمی که در علوم و فنون زمان خویش داشت از معارف روزگار بشمار می رفت . چنانکه رضاقلیخان هدایت در شرح احوال او در مجمع الفساحا گوید :
 « ... از اکثر علوم و صنایع با حظی بوقور و مکانتی مشهور است حتی در نگارش خطوط تالی و ثبانی خوشنویسان معروف سلف و خلف است و در حکمت الهی و طبیعی مسلم دانایان زمان ... »

سپس درباره سن وی اشاره کرده و مینویسد :
 « در این هنگام که شمار هجری بیکهزار و دوسد و هفتاد و سه انجامیده و از عمرش زیاده از بیست و سه سال نگذشته ... »
 چنانکه از این شرح برمیآید مجدالدین ساوجی در سال ۱۲۷۳ هجری بیست و سه سال داشته و بنابراین سال تولدش ۱۲۵۰ هجری خواهد بود و با توجه باینکه به سال ۱۳۱۲ جهان را بدرود گفته مدت زندگانی او ۶۲ سال خواهد بود .

اینک نمونه هائی از اشعار وی که در اوان جوانی سروده :
 ای مشعب زلف جانان تا کی این نیرنگ بازی؟
 گاه تن را میکدازی ، گاه جان را مینوازی
 گر نه اقبال کریمانی چرا داری نژندی ؟
 ورنه آمال لثیمانی چرا داری درازی ؟
 زاغ دامانی بصورت لیک صید مرغ دل را
 حلقه و پیچ و شکنجت کرده چنگ شاهبازی
 هندوان خورشید رخشان میپرسند و شکفتم
 پای کوبان بر رخ خورشید رخشان از چه تازی ؟
 الخ ...

و این هم قسمتی از تغزل دیگر وی :
 ای نهان کرده بلبل لب خود طعم شکر
 همچو نی لعل ندیدیم شکر آرد بر
 گردروی تو عیان زلف سیاه تو چنانک
 کرد خورشید بیدار بود نافه تر
 بسکه پر حلقه و تابست ترا زلف سیاه
 باد در آن نتواند که شود حلقه شمر
 خط بروی تو عیان چون بیه از مشکزهر
 رخ بموی تو نهان چون بشب تیره قمر